

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۱۰ بهمن ۱۳۹۲

آیه مورد بحث

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا

تفاوت روش هدایت الهی با سایر روش‌ها

هدایت و راهنمایی در علوم مربوطه، دو نوع معرفی شده است. نوع اول، راهنمایی به معنای نشان دادن راه و آدرس دادن به فردی است که تصمیم دارد به مقصد خود برسد. نوع دوم، به مقصد رساندن شخصی است که به راهنمایی نیاز دارد. هدایت و راهنمایی انبیا سلام‌الله‌علیهم اجمعین، غیر از این دو نوع است و اختصاص به هدایت‌گران الهی دارد. معصومین سلام‌الله‌علیهم اجمعین این نوع سوم را به کار می‌گیرند و نواب عام ایشان، یعنی بزرگان علما، هم در امر هدایت از آن بزرگواران پیروی می‌کنند. مرحوم حاج آقا هم به همین نکته اشاره کردند و فرمودند که هدایت حق تعالی و هدایت انبیا سلام‌الله‌علیهم اجمعین که نشأت گرفته از آن است، هیچیک از این دو نوع هدایت علمی که مورد اجرای دانشمندان است، نیست. به عبارت دیگر این نوع هدایت، نه آدرس‌دهی به انسان طالب هدایت و نه گرفتن دست او و رساندن به هدف است.

شخصی که در امر وجود حضرت بقیه‌الله صلوات‌الله‌علیه اظهار تردید می‌کرد، برای رفع این شبهه به بنده مراجعه کرد. من با استمداد از آن وجود مقدس، به آن فرد توصیه کردم که با مراجعه به مسجد جمکران، نماز توسل به آن حضرت را بخواند و به آن بزرگوار چنین عرض کند: اگر حضور شما در این جهان وهم و خیال نیست، خودتان دل من را نسبت به این مطلب روشن کنید و مرا از تاریکی و شبهه خارج نمایید. پس از گذشت یک یا دو ماه، آن شخص تماس گرفت و گفت که من به این دستور عمل کردم و شبهه‌ام رفع شد و یقین کردم ایشان تشریف دارند، زیرا کسی که وجود خارجی ندارد، نمی‌تواند جواب سوال من را بدهد و شک من را برطرف کند.

نمونه‌ای از هدایت الهی در قرآن کریم

در قرآن، برای اثبات توحید به صورت هدایت الهی، که غیر از هدایت انسانی، عقلایی و عالمانه است، آیات زیادی وجود دارد. از جمله در ده جزء آخر قرآن کریم در چندین مورد به همین یک صورت، به پیامبر خود صلوات‌الله‌علیه و آله دستور داده شده است که از این مشرکین سوال کن، که چه کسی آسمان‌ها و زمین و دریاها و چیزهای دیگر را خلق کرده است. این راه، راه بشری نیست و انسان هیچگاه برای اثبات چیزی که مورد انکار طرف مقابل است، از این روش استفاده نمی‌کند. در هیچیک از اختلافاتی که در دادگاه‌های دنیا مورد بررسی قرار می‌گیرد، حقیقت امر از این راه ثابت نمی‌شود.

در تمام مواردی که مقام رسالت صلی‌الله‌علیه و آله و سلم به فرمان حق تعالی از مشرکین چنین سوالی پرسیده است، همه جواب مثبت داده و گفته‌اند: خدای متعال همه را خلق کرده است: "لَيَقُولَنَّ اللَّهُ". در علم منطق که مخصوص این کار، یعنی استدلال و برهان و اثبات کردن و رد کردن است، اصلاً این نوع اثبات، یعنی اثبات الهی، که حق تعالی به پیامبران خود سلام‌الله‌علیهم آموخته، ذکر نشده است. مفسران هم در تفاسیر خود این نکته را ذکر نکرده‌اند.

دلیل این سوال حق تعالی از انسان‌ها، که چه کسی جهان هستی را خلق کرده، این است که او علاوه بر این که خالق جسم ما است، فطرت توحیدی هم در وجود همه‌ی ما قرار داده است؛ "كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ". خدای متعال می‌داند اگر وجدان، روحیه و وجود واقعی انسان تحریف نشده باشد، خلاف آن حرف نمی‌زند و پس از مراجعه به وجدان خود جواب می‌دهد.

کلمات تامات، پدیده‌ای فاقد هر نوع تاریکی، جهل و نادانی

حق تعالی به پیامبر خود می‌فرماید که آیا مردم به این واقعیت توجه نکرده‌اند که در جهان هستی دو نوع پدیده وجود دارد. یک نوع پدیده، پدیده‌ای است که اصل و ریشه‌ی آن ثابت و محکم است و قابل از بین بردن نیست. نوع دیگر پدیده، مانند بوته‌هایی

است که از زمین جدا شده‌اند و با وزش باد جابجا می‌شود. حضرت صادق صلوات‌الله علیه می‌فرماید که کلمات تامات خدای متعال ما هستیم، "نحن کلمات الله التّامات". کلمات تامات از کلمه‌ی طیبه چند درجه بالاتر است. کلمه‌ی طیبه یعنی حرف حقّی که ریشه در فطرت دارد. کلمات تامات یعنی آن پدیده‌ای که هیچ جهت تاریکی، یعنی جهل و نادانی در آن نیست. اشتباه کردن انسان، ناشی از تاریک شدن او است. تعمد به خطا که امری بدتر از اشتباه است، هم توسط انسان پاکیزه به انجام نمی‌رسد.

حضرت صادق صلوات‌الله علیه می‌فرماید که کلمات تامات خدای متعال ما هستیم، یعنی کوچکترین جهل و نادانی و تاریکی در ما راه ندارد. ما باید شکرگزار حق تعالی باشیم که در زمره‌ی شیعیان قرار گرفته‌ایم. آن‌هایی که باب مدینه‌ی علم را کنار گذاشتند، افراد نفهمی بودند که توسط سرانی هدایت می‌شدند که سراسر وجودشان را حسد فراگرفته بود.

صلح حدیبیه و محک خوردن ایمان مسلمان‌ها

در سال نهم هجرت، که صلح حدیبیه در آن واقع شد، مقام رسالت به همراه عده‌ی زیادی از مسلمان‌ها از مدینه به سمت مکه حرکت کردند. بت‌پرست‌ها و مشرکین ناگهان متوجه شدند، که مسلمان‌ها تا حدیبیه واقع در پشت مکه آمده‌اند، لذا فوراً برای مشورت جلسه‌ای تشکیل دادند. آن‌ها با توجه به این‌که قدرت مقابله با مسلمان‌ها را نداشتند، تصمیم گرفتند که پیرمردهای خود را خدمت حضرت بفرستند و از ایشان خواهش کنند که از ورود به مکه خودداری نمایند. این امر به صلح حدیبیه منجر شد. در حال حاضر آن محل به مکه متصل شده است و مسجدی که حجاج برای محرم شدن برای عمره مفرده به آن جا می‌روند، در بین ساختمان‌های شهر واقع شده است.

حضرت طبق صریح قرآن، هنگامی که با مطلب جدیدی مواجه می‌شدند، صبر می‌کردند تا وحی در آن مورد نازل شود و سپس مطابق فرمان الهی عمل می‌کردند. در مورد درخواست مشرکین، وحی نازل شد که این خواهش را بپذیرید. مشرکین هم که خود را در معرض کشته شدن می‌دیدند، با پذیرش درخواست خود، بسیار خوشحال شدند. مسلمان‌ها طبق فرمان آن حضرت از ماه‌ها قبل از این سفر، مشغول هماهنگ کردن فعالیت‌های زندگی خود بودند، تا برای این سفر آمادگی پیدا کنند، که قهراً این امر برای آن‌ها زحمتی به همراه داشت.

با این تصمیم مقام رسالت، در بین مسلمان‌ها ولوله‌ای برپا شد. آن‌ها با تحمل زحمت زیاد برای این سفر خود را آماده کرده و سال‌ها از مکه دور بودند. این افراد که به زیارت خانه‌ی خدا اشتیاق زیادی داشتند، اکنون در پشت مکه و در حالی که مشرکین توان مقاومت در مقابل آن‌ها را نداشتند، متوقف شده بودند و از سوی حضرت پذیرفته شده بود که به مدینه بازگردند و سال بعد مجدداً مراجعه کنند. عمر در جلسه‌ی خصوصی و در بین دوستان خود، خطاب به ابوبکر، اعتراض خود را به زبان آورد.

ابوبکر در جواب عمر، حرفی سیاسی و ظریف زد که او را ساکت کرد. ابوبکر توان فکری بالایی داشت و درک می‌کرد، که با مطرح شدن این اعتراض و گله از سوی عمر، که دوست نزدیک او است و پخش شدن این خبر در بین مسلمان‌ها، آبروی او در بین مسلمان‌ها از بین می‌رود و مشکلاتی برای آن‌ها بروز خواهد کرد. لذا از عمر پرسید که آیا این بزرگوار را رسول‌الله می‌دانی یا نه؟ ابوبکر گفت اگر او را رسول‌الله می‌دانی، باید بدانی که رسول‌الله از خود چیزی نمی‌گوید. قرآن کریم هم می‌فرماید: "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ". طبق دستور حق تعالی فرمان حرکت به سوی مکه صادر شده و طبق همین دستور، پذیرش درخواست مشرکین صورت گرفته است.

عمر می‌دانست که اگر این جواب را از ابوبکر نپذیرد، مشخص می‌شود که ایمان او ظاهری بوده است و رسالت آن بزرگوار را باور ندارد. حضرت صادق صلوات‌الله علیه طبق نقل فرمود که معاویه و پدر او ابوسفیان یک لحظه به حق تعالی ایمان نیاوردند؛ "لَمْ يُؤْمِنَا بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ". عمر هم هرچند قانع نشد، زیرا دل او باور نداشت، اما سکوت اختیار کرد.

عقل کامل، معیار احکام الهی

عملکرد همه‌ی انبیا سلام‌الله علیهم گاهی با عملکرد عقلای زمان خودشان فرق می‌کرده است، زیرا معیار عملکرد ایشان وحی بوده است. حضرت صادق صلوات‌الله علیه که مدتی استاد عده‌ای از جمله نعمان ابوحنیفه بودند، از او پرسیدند که تو چگونه جواب مسایل شرعی مردم را می‌دهی، در حالی که احکام را به طور کامل از من فرا نگرفتی؟ او جواب داد: با قیاس و استحسان

خودم، زیرا من تنها پانزده حدیث از مقام رسالت در اختیار دارم و این پانزده حدیث برای جوابگویی به مردم کافی نیست. حضرت در مورد دیه‌ی قطع چهار انگشت از او سوال کرد. دیه قطع یک انگشت ده شتر، دیه قطع دو انگشت بیست شتر و دیه قطع سه انگشت سی شتر است. گرچه با روش قیاس و استحسان به نظر می‌رسد دیه قطع چهار انگشت چهل شتر است، اما حضرت فرمودند این دیه بیست شتر است.

معیار آن حضرت برای جواب به این سوال اطلاع از وحی است که به مقام رسالت رسیده و این جواب مطابق با حکم الهی است. در حالی که ابوحنیفه با استفاده از مغز خود می‌خواست جواب دهد. سپس حضرت فرمود، با دادن فتاوی‌ی نظیر آنچه تو می‌گویی و به جای بیست شتر، چهل شتر را به عنوان حکم الهی مطرح می‌کنی، آسمان و زمین برکات خود را حبس می‌کنند، تا ساکنان زمین از آن بهره‌مند نشوند.

افکاری مشابه افکار ابوحنیفه در بین مردم ما، خصوصاً جوانانی که دارای تحصیلات هستند، زیاد است. این افراد فکر می‌کنند که احکام دین را باید با محاسباتی که از دروس دانشگاهی فراگرفته‌اند، درست کنند. سوال می‌کنند که آیا دین برخلاف عقل دستوری می‌دهد؟ جواب این است که معیار سنجش عقل کامل است و عقل امثال ما ملاک نیست. عقل کامل حجت است. رادیوی معارف در سال‌های اخیر پیشرفت قابل توجهی کرده است و سوالات و شبه‌های القا شده به جوانان را به صورت کلی پاسخ می‌دهد. این نوع برخورد انبیا و ائمه صلوات‌الله‌علیهم نسبت به مطالب غیبی که معیارهای محسوس دنیایی و مادی ندارد، مخصوص این بزرگواران و ناشی از اعطای حق تعالی به ایشان است. این وجودات مقدس، بنابر تصریح قرآن کریم، از خود مطالبی نمی‌گویند.

بنابر این مثال‌های مادی و محسوس که در قرآن کریم برای مسایل معنوی زده می‌شود، برای این است که انسان با حدسیات خود مشکلی را حل نکند. کلمه طیبه را به پدیده‌ای مثال می‌زند که از هیچ جهت آلودگی ندارد. جهل و نادانی و فکر غلط، هر کدام یک نوع آلودگی محسوب می‌شود. طیبه مطلق و عدم آلودگی از هیچ جهت، به معنی معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین است. انسان اگر غرضی نداشته باشد و بخواهد در مواردی که عقل او کشتش درک آن‌ها ندارد، به واقعیت‌ها دست پیدا کند، هیچ‌گاه به غیر از این چهارده نفر مراجعه نمی‌کند.

هنگامی که انسان می‌تواند هر آنچه مورد نیاز او است، را از این کانال که متصل به حق تعالی است، به دست آورد، چه ضرورتی وجود دارد که به غیر این بزرگواران متوسل شود؟ امام چهارم صلوات‌الله‌علیه فرموده است که یک انسان جاهل و نپخته و عوام، مرشد لازم دارد. منظور از این کلام، مرشد اصطلاحی نیست، بلکه معنای لغوی این کلمه مد نظر است، یعنی کسی که این فرد را راهنمایی کند. عقل ما نمی‌پذیرد که آن حضرت ما را به سوی خانقاه سوق دهد. منظور این است که انسان به مانند آن حضرت نیاز دارد تا مانند ابوحنیفه از خود مطالبی ارائه نکند، که در نتیجه آسمان دیگر به موقع نبارد و از زمین هم چیزی بیرون نیاید.

هر کس که از نحوه‌ی زندگی این بزرگواران و از فرمایشات ایشان بی‌اطلاع باشد، متحمل ضرری جبران‌ناپذیر شده است. خدای متعال بندگان خود را به گونه‌ای هدایت می‌کند، که این نوع راهنمایی اختصاص به او دارد و به پیامبران خود آن را آموخته است. این روش نه از نوع هدایت ارائه طریق و نه از نوع هدایت ایصال الی المطلوب است. این مطالب مورد اختلاف علما نیست و همه آن را قبول دارند و سرمایه‌ی آن‌ها تلقی می‌شود.

حسد، ناشی از عدم باور حکمت حق تعالی

حسد از رذایل اخلاقی است و در فردی به وجود می‌آید که باور نکرده باشد حق تعالی حکیم و عادل و دارای قدرت است و چیزی را بی‌جا خرج نمی‌کند. حسد زیاد که در سران منافقین وجود داشت، به همین دلیل بود که خدای متعال را باور نکرده بودند. خطبه غدیریه با محتوای بی‌نظیر آن در عالم، خلاصه شد در این که حضرت، داماد بزرگوار خود را به عنوان جانشین پس از خود معرفی نماید. در روایات مربوط به تفسیر آیه‌ی تبلیغ، در سوره‌ی مائده، حضرت به این امر و تذکر مکرر جبرئیل نسبت به آن، تصریح می‌کند. اما کسانی که خدای متعال را باور نکرده بودند، تصور می‌کردند که پیشرفت در امور دنیایی با تلاش خودشان میسر است.

جوانان ما هم باید بدانند که پیشرفت در امر آخرت با تلاش خودشان ممکن است؛ "لیسَ لِلانسانِ اِلَّا ما سعى". اما پیشرفت در امور دنیایی، از قبیل ثروتمند شدن و ریاست پیدا کردن، تنها با خواست حق تعالی است و تلاش زیاد فرد در رسیدن به آن نقشی ندارد. حسد در آن سه-چهار نفر وجود داشت و آن‌ها با تحریک مردم، حسدهای کم را تشدید کردند و به فعلیت رساندند و در نتیجه گروه منافقین شکل گرفت. آن دو نفر اولین کسانی بودند که پس از شنیدن خطبه غدیر، تبریک گفتند. اولین کسانی هم که در برابر حق تعالی موضع گرفتند، همین‌ها بودند. آن‌ها تصور می‌کردند، با وجودی که ذاتشان باطل و آلوده است و از کلمات طیبات حق تعالی نیستند، می‌توانند برای خود جایگاهی درست کند.

طرح ریزی رؤس منافقین برای بعد از رحلت مقام رسالت

این افراد به این نکته که ایمان تازه مسلمان‌ها ریشه ندارد، امید داشتند. نشانه‌ی بی‌ریشه بودن ایمان مردم، فراموش کردن خطبه غدیر در مدت حدود هفتاد روز و به پا کردن بلوا پشت در خانه دختر پیامبر سلام‌الله علیها توسط گروهی از آن‌ها بود. آن‌ها دل‌خوش به این بودند که به غیر از دختر و داماد مقام رسالت، انسان دیگری با ایمان ریشه‌دار وجود ندارد و با از میان برداشتن این دو نفر به اهداف خود می‌رسند.

رؤس منافقین از زمان حضور رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌دانستند که با وضعیت موجود جامعه مسلمان‌ها، مبارزه مستقیم نمی‌توان کرد. لذا تصمیم گرفتند این دو نفر را بعد از رحلت مقام رسالت از میان بردارند. یکی این خانم است، که به گفته پدر بزرگوارش یازده فرزند از او به وجود خواهد آمد که همگی خلفای رسول‌الله شوند و سپس امیرالمومنین صلوات‌الله علیه است که باید از میان برداشته شود. بنابر نوشته محققین از علما، هنوز ده روز از وفات مقام رسالت نگذشته بود که پشت در خانه دختر آن حضرت آتش ریخته شد.

امیرالمومنین صلوات‌الله علیه مشغول فراهم کردن مقدمات دفن آن حضرت و جمع‌آوری قرآن بود که آن‌ها مردم را جمع کردند و رای موافق از عده‌ای گرفتند و این مسئله را تصمیم‌گیری امت نامیدند. امیرالمومنین صلوات‌الله سوال کرد: آیا من از امت نبودم؟ به عمر گفتند که رای این هفت-هشت نفری که برای رای‌گیری نیامده‌اند، به اندازه چند هزار نفر ارزش دارد. به منزل حضرت مراجعه کردند و به ایشان اعلام کردند که مردم توافق کرده‌اند و تنها رای موافق دادن شما باقی است، که تصمیم یک‌پارچه شود. طرح آتش زدن خانه را ابوبکر مطرح کرد.

بعضی از کسانی که در خانه امیرالمومنین صلوات‌الله علیه جمع شده بودند، مانند زبیر، از ایشان اجازه خواستند که به مسجد حمله کنند و سران این توطئه را نابود کنند. آن حضرت فرمود اگر می‌توانید آیات قرآن و احادیث در مورد اهل بیت را برای مردم بخوانید. "قُلْ لَا اسئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى". اسلام جمعیت نمی‌خواهد، بلکه مسلمان با شعور می‌خواهد. فردی که باور می‌کند وظیفه‌ای دارد و به دنبال انجام آن به راه می‌افتد، با انسانی که تحت فشار و ترس از مجازات، اقدام به عملی می‌کند، فرق دارد. این نکته در اعزام نیرو به جبهه‌ها در زمان جنگ تحمیلی هم قابل مشاهده بود.

کشور به نیروهای معتقد نیاز دارد که با توجه با عقیده‌ی خود به صورت داوطلبانه آماده دفاع باشد. سیاست امام حسین صلوات‌الله علیه این بود که به همراهان خود فرمود: من بی‌عتم را از شما برداشتم. تاریکی شب را برای خود مرکب قرار دهید و بروید. اما حضرت ابوالفضل سلام‌الله علیه باب اظهار وفاداری را باز کرد، تا جایی که اصحاب اظهار کردند، اگر هزار بار کشته و دوباره زنده شویم، دست از شما بر نمی‌داریم.